

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰
صفحات ۳۳ - ۴۸

بررسی اعتقادنامه قادری و تأثیر اجتماعی - سیاسی آن در معتزله بغداد^۱

محمد علی چلونگر^۲
کوهسار نظری^۳

چکیده

اختلاف‌ها و منازعه‌های فرقه‌ای میان اهل حدیث و معتزله در سده دوم هجری، به پیروی مأمون خلیفه عباسی از سیاست محنه و دفاع دستگاه خلافت از اندیشه معتزله انجامید، اما با پایان یافتن خلافت واثق و آغاز حکومت متوکل که به اهل حدیث گرایش داشت، این سیاست به سرانجام نرسید و معتزله در عرصه سیاست، به کناری گذاشته شدند و از این‌رو، قدرت اهل حدیث و نیروهای سنت‌گرا فزونی گرفت. اختلاف‌های مذهبی در قالب کوشش‌های سیاسی و مجادله‌های کلامی در سده‌های چهارم و پنجم هجری گسترش یافت و دنبال شد. صدور فرمان القادر بالله، دیگر خلیفه عباسی را به نام «اعتقادنامه قادری»، آغاز دوره «محنه دوم» می‌توان نامید. البته این فرمان را خلیفه‌ای سنی مذهب به انگیزه دفاع و کمک به اهل سنت در برابر معتزله و دیگر گروه‌های مخالف صادر کرده بود و از سوی دیگر به‌رغم فرمان محنه اول، پی‌آمدهای آن آرام آرام در عرصه سیاسی و اجتماعی جهان اسلام به‌ویژه جامعه بغداد رخ می‌نمود. این مقاله به بررسی و تبیین اوضاع تاریخی، علل و انگیزه‌های صدور این «اعتقادنامه» و تأثیرش در معتزلیان با توجه به جایگاه آنان در وضع سیاسی و اجتماعی جامعه بغداد می‌پردازد.

کلیدواژگان

القادر بالله، اعتقادنامه قادری، محنه دوم، معتزله، اهل سنت.

۱. تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۱۸. تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۱/۱۸.

۲. استادیار دانشگاه اصفهان. chelongar@yahoo.com

۳. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه اصفهان. kohsarmazari@gmail.com

ابوالعباس احمد بن اسحاق القادر بالله عباسی، خلیفه ۲۶ عباسی (خ ۳۸۱ - م ۴۲۳ ق)، به دین داری، بخشش و حسن طریقت، آوازه‌ای داشت. او شب‌ها در کوچه‌های بغداد به گشت و گذار می‌پرداخت و از حال و کار مردم می‌پرسید (ابن شاکر کتبی، ۱۳۹۳، ص ۵۹). دوره خلافت القادر با حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقلی مانند فاطمیان در مصر، امویان در ندلس، آل‌بویه در عراق و فارس و کرمان، بنی‌عقیل در موصل، آل‌مروان در دیاربکر، زیاریان در دیلم و سامانیان و غزنویان در ماوراءالنهر هم‌زمان بود (الخصری، ۱۴۱۵، ص ۳۸۱ - ۳۸۸). در این زمان دولت آل‌بویه در عراق به منازعه‌های سیاسی و جنبش‌های داخلی دچار شده بود. سلطان الدوله بویه (۴۱۲ - ۴۱۳ ق) بر اثر ناتوانی دولت در پرداخت مستمری سپاهیان، به شورش و قیام برادرش شرف الدوله گرفتار شد و از عراق به فارس گریخت. پس از مرگ سلطان الدوله (۴۱۵ ق)، به نام برادرش جلال‌الدوله خطبه خوانده شد و گسترش نامنی و ناتوانی دولت در پرداخت مستمری، به هم‌دستی سپاهیان و امیران ترک در برابر جلال‌الدوله و خلع او انجامید (ابن اثیر، ج ۹، ۱۳۸۶، ص ۳۲۳ - ۳۲۹). اضطراب و پریشانی پیش‌آمده در دولت آل‌بویه، زمان مغتنمی برای خلیفه القادر بالله عباسی فراهم آورد تا به بازگرداندن قدرت خلفای عباسی و افزایش آن در برابر چیرگی امیران بپردازد. او از همین روی، به کارهای مهمی دست زد که در آینده دگرگونی‌های سیاسی و فکری دوره‌های بعد، بسیار تأثیر گذارد و تا اندازه‌ای توانست قدرت خلیفه عباسی را در مقایسه با دوران نخستین آل‌بویه فزونی بخشد. قدرت خلیفه در دوره‌های گوناگون با توجه به اوضاع تاریخی و سیاسی، کاستی و فزونی داشت؛ چنان‌که با روی کار آمدن سلجوقیان، قدرت خلیفه دوباره در چارچوب قدرت شاهان سلجوقی قرار گرفت.

ماهیت کارها و تلاش‌های القادر برای بازگرداندن قدرت خلفای عباسی و تثبیت جایگاه و قدرت سیاسی خلیفه، دخالت حکومت در کشمکش‌های مذهبی برای پشتیبانی از گروه‌های اهل حدیث و سنت‌گرا بود. القادر در سال‌های ۴۰۲ تا ۴۲۰ هـ ق، چهار فرمان صادر کرد که مهم‌ترین آنها را اعتقادنامه قادری می‌توان دانست. این دو فرضیه زیر را در این باره برمی‌رسد:

۱. صدور این اعتقادنامه هم‌زمان با سه فرمان دیگر القادر، آغاز دوره فشار دوباره بر

جامعه معتزله بود؛

۲. اعتقادنامه قادری، به روند گوشه‌گیری جامعه معتزله در بغداد شتاب بخشید.

فرمان نخست و ویژگی‌های آن

نخستین کار القادر، صدور فرمانی (۴۰۲ ق) برای تضعیف مشروعیت و اقتدار فاطمیان بود؛ واکنشی در برابر افزایش نفوذ اسماعیلیان و اقدام المعز خلیفه فاطمی که درباره تصدیق محمد بن اسماعیل در مقام امام هفتم و مهدی قائم و اینکه خلفای فاطمی از خلفا و احفاد اویند، با خلیفه عقد مصالحه‌ای داشت (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۱۱۶). این فرمان که بسیاری از علما و فقهای برجسته مانند ابو حامد اسفراینی، ابو عبدالله صیمری و دو عالم برجسته شیعی مانند شریف مرتضی و برادرش شریف رضی آن را امضا و تأیید کرده بودند، انتساب فاطمیان و عبیدالله المهدی را به حضرت فاطمه و حضرت علی (ع) رد می‌کرد و آنان را به خوارج نسبت می‌داد. قاضی ابوبکر باقلانی متکلم اشعری نیز کتابی به نام کشف الاسرار و هتک الاستار درباره تبار آنان نوشت و به کفر محض متهمشان کرد (ابن کثیر، ج ۱۲، ۱۴۰۷، ص ۷ - ۳۷؛ ابن جوزی، ج ۱۵، ۱۴۱۲، ص ۸۲ - ۸۳).

فرمان دوم

القادر در دومین فرمان خود (۴۰۸ ق) فقیهان حنفی و دیگر کسان را که گرایش‌های معتزلی داشتند، از تدریس، مباحثه و مناظره درباره اعتزال و اهل رفض و باورهای ناسازگار با اسلام پرهیز داد و آنان را بدین کار متعهد و سرپیچان را به تعقیب و مجازات تهدید کرد (ابن جوزی، ج ۱۵، ۱۴۱۲، ص ۱۲۵ - ۱۳۶). این فرمان چند پیام و ویژگی مهم داشت:

۱. تنها برای محدود کردن جایگاه اجتماعی گروه‌های مخالف به‌ویژه معتزله صادر شد و از همین روی، افراد از هر مباحثه‌ای با آنان منع شدند؛

۲. معتزله را گروهی بدعت‌گذار می‌خواند و آنان را با دیگر گروه‌های مخالف در یک‌جا می‌نشانده؛

۳. متخلفان را به شکنجه و تعقیب و مجازات تهدید می‌کرد.

قدرت امیران آل‌بویه و چیرگی آنان بر نهاد خلافت و قدرت خود خلیفه در زمان

صدور این فرمان، در سنجش با دوران آغازین روی کار آمدن آنان کاهش یافته بود، اما با توجه به پشتیبانی آل بویه از معتزله، خلیفه هنوز در جایگاهی نبود که با شدت بیشتری به رویارویی با معتزله بپردازد. از این رو، گمان می‌رود روی سخن در پیام سوم این فرمان، با اهل سنت و گروه‌هایی از آنان باشد که به اعتزال می‌گراییدند نه خود معتزله.

فرمان دوم و پی‌آمد اجتماعی آن

صدور این فرمان به سرعت در اجتماع تأثیر گذارد؛ چنان‌که در همان سال بر فقهای معتزلی برای اظهار پشتیبانی و دوری جستن از اندیشه اعتزال فشار آوردند و در این باره از آنان تعهد گرفتند و افراد متخلف را کیفر کردند (ابن کثیر، ج ۱۲، ۱۴۰۷، ص ۷؛ ذهبی، ۱۴۱۴، ص ۲۷). پس از صدور این فرمان «یک قاضی حنفی به نام صیمری مجبور شد به عنوان پیش شرط انتصاب خود به منصب قضای بغداد معتزله را تقبیح کند» (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۱۰۶).

صدور این فرمان تنها در جماعت معتزله تأثیر نگذارد، بلکه به فشار آوردن بر دیگر گروه‌های مذهبی و سخت شدن منازعه‌ها و اختلاف‌های مذهبی در بغداد انجامید؛ چنان‌که فتنه بزرگی میان شیعه و اهل سنت رخ داد و شمار فراوانی از هر دو گروه کشته شدند (ابن کثیر، ج ۱۲، ۱۴۰۷، ص ۷). هم‌چنین محمود غزنوی در خراسان برای اجرای فرمان خلیفه، به قتل عام معتزله، قرامطه، جهیمیه و شیعه و سوزاندن کتاب‌های معتزله و لعن کردن آنان بر منبرها و تبعید (نفی بلد) آنان فرمان داد (همان، ص ۷). بنابراین، هر اندازه که دوران سلجوقیان نزدیک‌تر می‌شد، عرصه اجتماعی معتزله تنگ‌تر می‌گشت و کارهای خشن درباره آنان فزونی می‌گرفت.

فرمان سوم

سومین فرمان القادر (۴۰۹ ق)، درباره اهل سنت بود که بر پایه آن، ریختن خون معتقدان به مخلوق بودن قرآن حلال می‌شد (ابن کثیر، ج ۱۲، ۱۴۰۷، ص ۸ - ۷). هر یک از این سه فرمان (۴۰۲ - ۴۰۹ ق)، یک‌دیگر را کامل می‌کردند؛ چنان‌که فرمان نخست تنها از دید اجتماعی معتزله را محدود می‌کرد و با فشار آوردن بر اهل سنت و گروه‌های دارای گرایش معتزلی، آنان را به کاستن روابط اجتماعی و

فکری‌شان با معتزله وامی‌داشت. فرمان دوم از این فراتر می‌رفت و علما و فقهای معتزلی و افراد دارای گرایش اعتزالی را به نفی و طرد و دوری جستن از اندیشه اعتزال وادار و مخالفان را به تعقیب و کیفر تهدید می‌کرد و فرمان سوم از حلال شدن خون معتزلیان خبر می‌داد. صدور این فرمان‌ها و درون‌مایه و پیام نهفته در آنها، با میزان قدرت امیران آل‌بویه و خلفای عباسی پیوندی استوار و تنگ داشت. قدرت امیران آل‌بویه از ۴۰۲ ق به بعد کم‌تر می‌شد، اما قدرت خلیفه عباسی فزونی می‌گرفت و پیام فرمان‌های خلیفه شدیدتر و تندتر می‌شد. منابع درباره پی‌آمدها و بازتاب‌های این فرمان‌ها اطلاعات روشنی عرضه نمی‌کنند، اما به هر روی، با صدور این سه فرمان و فرمان بعدی که «اعتقادنامه قادری» نام گرفت، دوره تازه فشار بر گروه‌های مخالف اهل حدیث به‌ویژه معتزله در عرصه اجتماعی جامعه بغداد آغاز شد.

فرمان چهارم

اعتقادنامه قادری در ۴۲۰ هجری قمری صادر شد. اشراف، قضات، فقها، واعظان و زاهدان و محدثان در دارالخلافه گرد آمدند و ابوالحسن حاجب آن را برایشان خواند. این سند، اعتقاد مسلمانان را بازمی‌شناساند و همه حاضران در آن نشست، آن را تأیید می‌کردند و مخالفانش را کافر و فاسق می‌خواندند (ابن جوزی، ج ۱۶، ۱۴۱۲، ص ۱۹۷ - ۲۷۹).

اعتقادنامه قادری

اعتقادنامه قادری، قالب دستوری ندارد، اما به دلیل اینکه هر جمعه در جامع منصور خوانده می‌شد و خطیبان دیگر مسجدها پس از انتشارش می‌بایست آن را می‌خواندند، می‌توان آن را «فرمان» نامید. متن آغازین اعتقادنامه چنین است:

بر انسان واجب است بداند که خداوند یکتا و بی‌همتا است، نزاییده و زاده نشده و همتا ندارد؛ نه همسر و فرزند داشته است و در پادشاهی بی‌همتا است. بی‌آغاز و بی‌پایان و توانا بر هر چیز است و از هیچ چیز ناتوان نیست؛ چون چیزی را اراده کند می‌گوید باش و می‌شود. از همه چیز بی‌نیاز است. خدایی جز او نیست... پروردگار ما یکتاست... بی‌هیچ نیازی عرش را پدید آورده و بر آن مستقر شده؛ آن گونه که خود خواسته و



دانسته، نه چنان که مردم برای آسایش نشستند توانایی خدا خاص اوست و علمش ازلی و نیاموخته و نیندوخته. بینا و شنواست؛ چنان که خود داند و هیچ کس کیفیت آن را نشناسد. سخن گوست، اما نه به وسیله آلت و زبان؛ چنان که مخلوقات سخن می گویند. نمی توان صفتی برای خداوند بیان کرد جز با کلماتی که خود فرموده یا پیغمبرش ستوده و همه صفات الهی که در قرآن و سخن پیامبر آمده حقیقی است نه مجازی و نیز بر هر مسلمان واجب است بدانند که کلام خداوند مخلوق نیست. خدا به نوعی سخن گفته و به جبرئیل القا و جبرئیل آن را برای محمد (ص) آورده و بر او فروخوانده و محمد (ص) بر اصحاب خوانده و اصحاب به امت رسانیده اند. کلام خداوند بدین خاطر که از زبان مخلوقات خوانده می شود، مخلوق نگرده؛ چون عیناً کلام خداوند است. قدیم می باشد و غیر مخلوق است و هر که در هر حالت گوید آن مخلوق است، کافر می باشد و اگر توبه نکند، خونش حلال است و نیز بر مسلمان واجب است بدانند که ایمان عبارت است از گفتار و کردار و نیت. گفتار به زبان است و عمل به اعضا، ایمان و تصدیق. ایمان با طاعت بیافزاید و از معصیت می کاهد و دارای اقسام و مراتبی است؛ بالاترین آن «لا اله الا الله» و فروترین آن، برکنار کردن مانعی از سر راه مسلمانان می باشد... و انسان از سرنوشت سعادت یا شقاوت و آخر خویش بی خبر است. لذاست که گوئیم فلان - ان شاء الله - مؤمن باشد... . بر هر مسلمان واجب است همه اصحاب پیامبر را دوست بدارد و معتقد باشد از همه بهتر و برترند و به ترتیب ابوبکر و عمر و عثمان و علی بوده اند و آن ده تن که پیغمبر به بهشت بشارتشان داد، همه بهشتی اند و همه زنان پیغمبر آمرزیده اند و هر که عایشه را دشنام دهد، از اسلام بهره ای ندارد. درباره معاویه نیز جز نیکی نمی گوئیم و وارد منازعات صحابه پیغمبر نمی شویم و بر همه آنها رحمت می فرستیم ... و نیز نمی توان جز با ترک نماز کسی را کافر خواند و اگر کسی سالم و آزاد باشد و بی هیچ عذری بنشیند تا وقت نماز بگذرد، کافر است و به فرموده پیغمبر «فاصله بنده با کافر، ترک نماز است؛ هر که نماز نکند کافر می شود و کافر می ماند تا توبه کند و اعاده نماید و اگر پیش از توبه بمیرد، بر وی نماز میت خوانده

نشود و با فرعون و هامان و قارون و ابی بن خلف محشور گردد»، اما ترک اعمال بدون انکار و جوب آن کفر نیست و فسق است؛ این است عقاید اهل سنت و جماعت که هر که بدان متمسک شود، به آشکارا بر حق است و در راه روشن دین و می توان - ان شاء الله - امیدوار بود از جهنم رهایی یابد و در بهشت برود ... خدا ما را سپاس گزارنده و برپادارنده نعمت های خویش فرماید و در زمره متوسلین دین خود قرار دهد و ما و همه مسلمانان را پیامرزد (ابن جوزی، ج ۱۵، ۲۷۹، ص ۱۴۱۲ - ۲۸۱).

ویژگی های اعتقادنامه قادری و انگیزه صدور آن

صدور این فرمان خلیفه، به پیدایی دوره تازه ای در شکل گیری مناسبات خلافت با دیگر گروه های جامعه بغداد انجامید. این فرمان ویژگی هایی دارد که آنها را در سه فرمان پیش نمی توان یافت و این از آغاز دوره و وضع جدیدی در عرصه سیاسی، اجتماعی و فکری و مذهبی در جامعه بغداد سرچشمه می گیرد. القادر شافعی مذهب بود و فقه از ابوبشر هروی شافعی فراگرفت. او به اصحاب حدیث می گرایید و بر پایه مذهب حدیث، کتابی درباره فضائل صحابه و عمر بن عبدالعزیز نوشت (سیوطی، ۱۴۱۴، ص ۳۵۵). بنابراین، انگیزه اصلی وی از صدور فرمان اعتقادنامه قادری، دفاع از اندیشه اهل سنت در برابر معتزله و دیگر گروه های مخالف بود؛ یعنی متن «اعتقادنامه» اصول اعتقادی اهل سنت را در بردارد و منازعات و مجادلات فکری گروه ها و مذاهب و فرقه های گوناگون جامعه بغداد را بازمی تابد و گویی برای پایان دادن به این اختلاف ها صادر شد. مسائلی مطرح در این فرمان، ویژگی کلامی دارند و همه آنها را در چارچوب دوازده تا پانزده مسئله می توان جای داد که همان بنیادهای اندیشه اهل سنت و جماعت به شمار می روند؛ مانند یگانگی خداوند، قدرت خداوند، خالقیت خداوند درباره زمان ها و مکان ها و روشنایی و تاریکی. خداوند بر عرش تکیه دارد، اما علم او به رغم علم مخلوقات، ازلی است. بینا و شنوا بودن خداوند و معلوم نبودن چگونگی آن و سخن گو بودن او نه همچون مخلوقات و روشن نبودن کیفیت آن، از دیگر مسائل مطرح در این اعتقادنامه است. صفات الهی را قرآن و سنت پیامبر یاد کرده اند. صفات او حقیقی نه مجازی و کلام وی، نه مخلوق بلکه قدیم و نامخلوق است. این سند ایمان را گفتار و کردار به زبان و اعضا و جوارح و نیت با تصدیق آن، دوست داشتن همه

صحابه پیامبر و اعتقاد به بودن آنان در راه صواب و افضلیت خلفای چهارگانه (ابوبکر و عمر و عثمان و علی) می‌خواند و همه زنان پیامبر را آمرزیده می‌داند؛ هر کس عایشه را دشنام دهد کافر خواهد شد و بنده خدا با ترک نماز، به راه کفر خواهد رفت.

ارتباط اعتقادنامه قادری با دیگر اعتقادنامه‌های اهل سنت

به‌رغم دیدگاه برخی از محققان، این اعتقادنامه «نخستین نمونه اعلام عقیده رسمی اسلام» نیست (متز، ۱۳۶۳، ص ۲۳۶)؛ زیرا فرمان محنه مأمون عباسی نیز پیش از این (۲۱۸ ق) صادر شده بود و اسحاق بن ابراهیم، رئیس شرطه بغداد فرمان یافت که بر پایه آن به بازجویی و امتحان فقها و محدثان درباره مخلوق بودن قرآن پردازد و از این‌رو، شماری از آنان شکنجه شدند و بر اثر فشارهای او، به خلق قرآن اعتراف کردند (ابن‌الوردی، ۱۳۸۹، ص ۳۲۹؛ ابن‌العماد، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۹).

پیش از صدور «اعتقادنامه قادری»، اعتقادنامه‌های دیگری برای گروه‌های حنفی، شافعی و اشعری پدید آمد که برخی از آنها به ابوحنیفه (م ۱۵۰ ق) و طحاوی (۳۲۶ - ۳۲۲ ق) منسوبند. امیر اسماعیل سامانی، به‌انگیزه رویارویی با معتزله و جلوگیری از اختلاف‌ها و نزاع‌های مذهبی میان حنفی‌های اوائل دوره سامانی، فقهای حنفی را به بررسی و تبیین اندیشه معتزله فرمان داد. ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل سمرقندی، از فقیهان حنفی معروف به ابوالقاسم حکیم (ف ۳۴۲ ق)، به دنبال این فرمان و بر پایه دیدگاه‌های حنفیان و اهل سنت و جماعت، سو / د / لا عظم را نوشت. این کتاب فارسی‌زبان، ۶۲ مسئله کلامی در بردارد و به مسائلی مانند اینها می‌پردازد:

«تقدیر نیکی و بدی انسان‌ها، به دست خداست»؛

«قرآن کلام خدا و نامخلوق است»؛

«رؤیت خداوند در قیامت حق است»؛

«ترتیب برتری صحابه بر یک‌دیگر چنین است: ابوبکر، عمر، عثمان و علی» (ناجی، ۱۳۸۶، ص ۵۲۱ - ۵۲۲).

ابن‌بطه حنبلی (م ۳۸۷ ق) نیز بر پایه باورهای حنبلی، اعتقادنامه‌ای با نام «الابانه الصغیره» داشت که مسلمانان را به بازگشت به اسلام ناب محمدی فرامی‌خواند (کرمر، ۱۳۷۵، ص ۱۰۷). قاضی ابویعلی حنبلی هم در طبقات الحنابلة، ویژگی‌های

اعتقادی مؤمنان و اهل سنت و جماعت را به نقل از احمد بن حنبل چنین برمی‌شمرد:
ایمان به یکتایی خدا و پیامبری محمد از سوی او؛
ایمان به رسالت دیگر پیامبران؛
منسوب دانستن عوامل غیبی به خداوند؛
منسوب بودن خیر و شر و قضا و قدر به خداوند.

برتری اصحاب پیامبر بر یک‌دیگر بدین ترتیب: ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ابی یعلی، ۱۳۵۰، ۲۱۲ - ۲۱۳). این اثر در برخی از مسائل به اعتقادنامه قادری می‌ماند، اما در سنجش با اعتقادنامه، بسی چکیده‌تر شده است.

هم‌چنین اشعریان اعتقادنامه‌هایی نوشته‌اند تا وضع اعتقادی تسنن را قطعی و مطلوب نمایند (وات، ۱۳۷۰، ۹۱ - ۹۲) مهم‌ترین و نزدیک‌ترین اعتقادنامه آنان به اعتقادنامه قادری از دید زمانی و محتوایی، اعتقادنامه‌ای است که عبدالقاهر بغدادی در *الفروق بین الفرق* با نام «اصول اعتقادی اهل سنت» از آن یاد کرده و گویی نخستین کسی بوده که اصول اعتقادی اهل سنت و جماعت را در چارچوب «نظام عقیدتی» گرد آورده است. او این اصول اعتقادی را در قالب پانزده اصل با این عنوان‌ها می‌آورد:

«اثبات حقائق»؛

«حدوث عالم»؛

«انقسام جزء لا یتجزی»؛

«صفات خداوند ذاتی و قدیمند»؛

«قدرت خداوند»؛

«رؤیت خداوند در قیامت»؛

«کلام خداوند ازلی و نامخلوق است»؛

«صفات یاد شده خداوند در قرآن و سنت، حقیقی‌اند نه مجازی»؛

«انسان کسب‌کننده اعمال و خداوند خالق کسب است»؛

«عذاب قبر و حوض و میزان و صراط حق است»؛

«اصل ایمان، معرفت و تصدیق به قلب است»؛

«عشره مبشره در بهشتند» (بغدادی، ۱۳۵۸، ۲۳۱ - ۲۶۰).



هم‌گونی فراوانی میان اعتقادنامه قادری و اعتقادنامه بغدادی دیده می‌شود. هر دوی آنها باورهای موافق اهل سنت را به یکسان آورده‌اند، اما اعتقادنامه قادری کوتاه‌تر و فشرده‌تر است و اصطلاح‌ها و مسائل کلامی پیچیده کم‌تری دارد. اعتقادنامه قادری هر جمعه در جامع المهدی، برای توده مردم و اهل حدیث خوانده می‌شده است (سبکی، ۱۳۳۶، ج ۳، ۵ - ۶) و بنابراین، سبک و درون‌مایه‌ای عامه‌پسند و همه‌فهم دارد.

تقدم تاریخی این دو اعتقادنامه بر یک‌دیگر، دانسته نیست؛ زیرا تاریخ‌های گوناگونی درباره سال‌مرگ بغدادی در منابع آورده‌اند. ابن خلکان آن را ۴۲۹ قمری، سبکی آن را ۴۱۷ ق (بغدادی، ۱۳۵۸، ص ۸) و محمد بن شاکر کتبی در *فوات الوفیات*، آن را ۴۲۰ ق دانسته است (ابن شاکر کتبی، ۱۳۹۳، ص ۳۷۱). اگر دیدگاه سبکی و کتبی در این باره پذیرفته باشد، بی‌گمان اعتقادنامه بغدادی زودتر از اعتقادنامه قادری نوشته شده است، اما چنانچه دیدگاه ابن خلکان درست باشد، تعیین زمان نوشته شدن آن دو، دشوار خواهد بود. البته با توجه به اینکه بغدادی در ۳۱۸ به دیدار استاد خود ابواسحاق اسفراینی رفته و از محفوظات او در *الفرق بین الفرق* بهره برده است (بغدادی، ۱۳۵۸، ص ۱۳)، شاید اعتقادنامه بغدادی زودتر از اعتقادنامه قادری نوشته و چکیده اصول فهم‌پذیر آن، با صدور فرمان اعتقادنامه قادری میان مردم ترویج و تبلیغ شده باشد.

تأثیر اعتقادنامه قادری در اجتماع و سیاست بغداد

اعتقادنامه هر جمعه در جامع المهدی و در حلقه اصحاب حدیث خوانده می‌شد (سیوطی، ۱۴۱۴، ص ۳۵۵). گمان می‌رود، خطبای دیگر مسجدها نیز می‌بایست این اعتقادنامه را برای مردم می‌خواندند. این امر به بالاگرفتن اختلاف‌ها و جنگ‌های مذهبی میان اهل سنت و شیعیان انجامید. از این‌رو، خطیب مسجد براهنا در کرخ که از آن شیعیان بود، از خواندن اعتقادنامه خودداری کرد و فتنه‌ای میان شیعیان کرخی و اهل سنت درافتاد و در عاشورا به اوج رسید (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۵، ۱۹۸ - ۲۴). این فتنه که پی‌آمدی جز اختلاف و دودستگی و کشتار دو گروه نداشت، تا اواخر ۴۲۳ ق وجود داشت (همان، ص ۲۲۳).

القائم بامرالله، خلیفه عباسی در ۴۳۳ فرمان داد اعتقادنامه قادری را دوباره بخوانند. بسیاری از علما و فقها و محدثان نیز آن را تأیید و امضا کردند و از این‌رو، اصول اعتقاد

مسلمانان نام گرفت (سبکی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۷۷ و ۷۸؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۲۷۹).

این اعتقادنامه، بر گوشه‌گیری سیاسی و فکری معتزلیان و فشار اجتماعی بر آنان افزود و از پایگاه اجتماعی آنان به‌ویژه نزد توده مردم بغداد کاست. این دعوی را ماجرای درگذشت ابن‌بنداری، عالم معتزلی (۴۳۹ ق) اثبات می‌کند که پیکرش دو روز در خانه ماند و کسی از مرگ او آگاهی نیافت (همان، ص ۳۰۹-۳۱۰).

پی‌آمدهای تأثیرگذاری اعتقادنامه در جامعه بغداد، آرام آرام نمایان می‌شد و جامعه معتزله بیش از دیگران بدانها گرفتار می‌آمد؛ چنان‌که گروهی از اصحاب عبدالصمد نامی به حلقه درس ابوعلی بن‌ولید حمله کردند (۴۵۶ ق) که در مسجد جامع به تدریس مذهب معتزلی می‌پرداخت. هم‌چنین به او توهین و از تدریسش جلوگیری کردند. پس از این ماجرا، در جامع المنصور، معتزله را لعن کردند (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۲، ص ۹۷). اکنون اعتقادنامه اصلی اعتقادی خوانده می‌شود که سرپیچی از آن جرم به شمار می‌رود و همین موجب گوشه‌گیری و طرد معتزلیان و هجرت آنان از بغداد شده است.

معتزله در زمینه کارهای اداری و قضاوت نیز به حاشیه رفتند. برای نمونه، «قضات حنفی و شهود رسمی مظنون به داشتن تمایلات، وادار به انکار علنی آن شدند» (مادلونگ، ۱۳۷۵، ص ۳۴). گزارش‌های تاریخی درباره حضور افراد معتزلی در نظام اداری عباسیان، تنها از قاضی معتزلی، علی بن‌یزداد نام برده‌اند که در واسط (بیرون از بغداد) به قضاوت می‌پرداخت (ذهبی، ۱۴۱۴، ص ۴۷۳). فقها و علمای حدیث در در زمان‌های خاص، برای سرکوب مخالفان به اعتقادنامه قادری متوسل می‌شدند (ذهبی، ۱۴۱۴، ص ۲۴۴). ابن‌ولید از علمای برجسته معتزلی و شاگرد ابوالحسن بصری بود که اصرار و پافشاری‌اش بر تدریس اندیشه اعتزال (۴۶۰ قمری)، به گرد آمدن شماری از علما و فقها مانند شریف ابوجعفر و ابومسلمه لثی در دیوان و درخواست قرائت دوباره اعتقادنامه قادری انجامید (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۱۰۵-۱۰۶ و ۱۴۲). اعتقادنامه از آن پس، اصلی قانونی و مبنایی برای عمل بود که در جامعه بغداد تأثیر می‌گذارد.

بیش‌تر کسانی که به معتزله حمله می‌کردند، در مسجدهای «منصور» و «مهدی» سازمان‌دهی می‌شدند. این دو مسجد از مراکز برپایی حلقه‌های درس اصحاب حدیث به‌ویژه حنابله به شمار می‌رفتند (ابن‌العماد، ۱۳۵۰، ج ۳، ص ۱۴۳ و ۳۲۳) و از این‌رو،



می‌توان بیش‌تر این حمله‌ها را به حنابله منسوب کرد. پی‌گیری ابن‌ولید درباره تدریس مذهب اعتزال و گرایش و رفت و آمد ابن‌عقیل حنبلی نزد او، بد متهم شدن ابن‌عقیل به اعتزال در ۴۶۱ ق انجامید (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۲، ص ۱۰۱) که تا چهار سال دنبال شد. ابن‌عقیل در ۴۶۵ همراه با شماری از حنبلیان و علمایی مانند ابونصر صباغ و ابو عبدالله دامغانی و ابوطیب طبری که شافعی مذهب و دارای گرایش اشعری بودند، در دیوان حاضر و به توبه کردن از اندیشه اعتزال وادار شد و سوگند خورد که از هر ارتباطی با معتزلیان خودداری (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۲، ص ۸۳؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۲، ص ۱۹۷) و از مذاهب مبتدعه و اعتزال و جز آن دوری کند (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۶، ص ۱۴۳ - ۱۴۴). اندیشه اعتزال در این عبارت، هم‌پایه «مذاهب مبتدعه» به شمار رفته و بر مذهب اعتزال تأکید شده است. ابن‌عقیل هم‌چنین بر پایه این توبه‌نامه از هر هم‌نشینی با ارباب مذاهب مبتدعه و اعتزال و «تعظیم» اصحاب و یاران آنها و «ترحم» بر پیشینیانشان می‌بایست دوری می‌کرد (همان، ص ۱۴۳ - ۱۴۴). این توبه‌نامه با استناد به اعتقادنامه قادری سامان گرفت و مصداق آشکارا تفتیش عقاید بود که مأمون عباسی نمونه مقابل آن را به‌انگیزه پشتیبانی از معتزله در ۲۱۸ قمری سامان داد.

معتزله در دوره سلجوقی

دوران آمدن سلجوقیان، پایان دوره دوم معتزله؛ یعنی عصر زرین آن بود. معتزلیان در این دوره از دید اجتماعی - سیاسی به کناری رانده شدند؛ چنان‌که طغرل به انگیزش عمیدالملک کندری و اشاعره، در ۴۵۵ ق به لعن آنان فرمان داد، اما با مرگ او و کشته شدن عمیدالملک کندری و به قدرت رسیدن نظام‌الملک، این سیاست نیز پایان یافت (سبکی، ۱۳۳۶، ج ۳، ص ۳۹۰ - ۳۹۲).

مکتب اعتزال به‌رغم فشار اصحاب حدیث به‌ویژه حنبلی‌ها بر آن، از پشتیبانی عمومی برخوردار بود (مادلونگ، ۱۳۷۵، ص ۳۴). ابن‌ولید معتزلی (ف ۴۷۸ ق) که او را در ۴۶۱ ق از تدریس بازداشتند، «پنج سال در خانه بود و از [ترس] گزند و آسیب عامه مردم، از خانه بیرون نیامد» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶، ج ۹، ص ۱۴۶).

فشار پیوسته بر معتزلیان، به هجرت شمار فراوانی از آنان به بیرون بغداد و نقاط دوردست انجامید (فرمانیان، ۱۳۸۶، ص ۳۲۱)، اما اندکی از علمای معتزله همچون ابویوسف قزوینی، همچنان به معتزلی بودن خود افتخار و از اندیشه اعتزال پشتیبانی

می کردند؛ چنان که ابویوسف هنگام رفتن به خانه نظام‌الملک (۴۸۸ ق) گفته بود: «اذن بدهید ابویوسف معتزلی وارد شود» (ذهبی، ۱۴۱۴، ۲۵۲ - ۲۵۳). سخن ابویوسف قزوینی درباره معتزله، گواه روشنی بر وضع معتزله و اندیشه اعتزال در دوره سلجوقی است:

کسی جز وی باقی نمانده که این مذهب (اعتزال) را یاری دهد و او (ابویوسف) هم پیر شده است و باید در گوشه‌ای پنهان شود؛ [یاری مذهب اعتزال]، زبانی گیرا و محکم می‌خواهد (همان، ص ۲۵۴).

گوشه‌گیری و غیبت اندیشه اعتزال تنها در عرصه سیاسی - اجتماعی رخ نداد، بلکه در عرصه فکری نیز نمایان بود. برای نمونه، آخرین طبقه معتزله (دوازدهم) که در دوره سلجوقی می‌زیست، افراد برجسته‌ای مانند ابوالحسین بصری (متوفی ۴۳۶ ق)، رکن الدین محمود ملاحمی (متوفی ۵۳۶ ق) و ابوالقاسم بلخی داشت (مرتضی، ۱۴۰۹، ص ۱۱۸ - ۱۳۶)، اما پس از این کسی جز زمخشری میان معتزلیان ظاهر نشد و اندیشه اعتزال به ناتوانی و ماندن گرفتار آمد. بنابراین، دوره سلجوقی را هنگامه ضعف و گوشه‌گیری اندیشه اعتزال و غیبت گفتمان معتزله در عرصه سیاسی - اجتماعی جامعه بغداد و جهان اسلام می‌توان دانست. البته با توجه به پشتیبانی آشکار خوارزمشاهیان از معتزله، خوارزم به آخرین پایگاه آنان بدل شد و معتزلیان تا نیمه دوم سده هشتم هجری در آن جا ماندند.

نتیجه

القادر خلیفه‌ای دین‌دار و بخشنده بود که به اهل حدیث می‌گرایید. وی در سال‌های ۴۰۲ - ۴۲۰ ق، برای بازگرداندن قدرت به خلفای عباسی و پایدار کردن جایگاه سیاسی خلیفه و پایان دادن به اختلاف‌ها و کشمکش‌های مذهبی، چهار فرمان صادر کرد که آشکارا بر کمک به اهل سنت و دفاع از آنان و مقابله با معتزله و دیگر گروه‌های مخالف و تضعیف آنها، دلالت می‌کردند. صدور سه فرمان نخست در سه زمان نزدیک به هم، موجب گوشه‌گیری اجتماعی معتزله شد، اما مهم‌ترین کار القادر، صدور فرمان چهارم (۴۲۰ ق) بود که از آن با نام «اعتقادنامه قادری» یاد کرده‌اند. متن این فرمان به منازعات و مجادلات مذهبی اهل سنت و معتزله و دیگر گروه‌های جامعه بغداد ناظر است و درون‌مایه‌ای کلامی دارد و اصول اعتقادی اهل سنت را اعلام می‌کند. این فرمان به دست

بردن مستقیم حکومت در باورهای جامعه مسلمان و تفتیش عقاید مخالفان انجامید که از این دید همانند فرمان «محنه» مأمون در ۲۱۸ قمری بود. از این‌رو، این دوران را «محنه دوم» می‌توان نام داد که پی‌آمدهای سیاسی و اجتماعی آن در دوره‌ای بلند در جامعه بغداد نمایان شد. سخت شدن اختلاف‌ها و نزاع‌های مذهبی، از پی‌آمد زود هنگام اعتقادنامه قادری بود. این اعتقادنامه در زمان القائم دوباره خوانده شد (۴۳۳ق) و در ماجرای ابن عقیل حنبلی (۴۶۵ق)، علما و فقها خواستار رجوع به آن شدند. اعتقادنامه پس از آن رویداد، به اصلی اعتقادی بدل گشت که مخالفت با آن جرم به شمار می‌رفت. فشار پیوسته بر معتزله در دوره سلجوقی و خانه‌نشین کردن معتزلیان و سب و لعن علمای معتزله، به گوشه‌گیری آنان در زمینه‌های اجتماعی - سیاسی جامعه بغداد انجامید و افراد و گروه‌های معتزلی از بغداد بیرون شدند؛ چنان‌که از سده پنجم هجری، اندیشه‌ورزان اندکی میان معتزلیان و عقل‌گرایان پدید آمدند و از آن پس، خوارزم را به عنوان موطن و قلمرو خود برگزیدند.

کتابنامه

۴۹. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن (۱۳۶۸)، *الکامل*، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران، انتشارات علمی.
۵۰. — (۱۳۸۶)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، داربیروت للطباعة و النشر.
۵۱. ابن العماد، عبدالحی بن احمد (۱۳۵۰)، *شذرات الذهب*، بی‌جا، مکتبه القدسی.
۵۲. ابن الوردی، زین‌الدین عمر (۱۳۸۹)، *تتمه المختصر فی اخبار البشر*، تصحیح احمد رفعت البداوی، بیروت، بی‌نا.
۵۳. ابن جوزی، ابوالفرج (۱۴۱۲)، *المنتظم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۵۴. ابن جوزی، شمس‌الدین مظفر یوسف (۱۳۷۰)، *مرآة الزمان*، حیدرآباد دکن، مطبعه دائره المعارف العثمانیه.
۵۵. ابن شاکر کتبی، محمد بن شاکر (۱۳۹۳)، *فوات الوفيات*، بیروت، دارالصادر.
۵۶. ابن کثیر، عمادالدین ابوالفداء (۱۴۰۷)، *البدایه و النهایه*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۵۷. ابن مرتضی، احمد بن یحیی (۱۴۰۹)، *طبقات المعتزله*، بیروت، دارالمنتظم.
۵۸. ابی یعلی، ابی‌الحسین محمد (۱۳۵۰)، *طبقات الحنابلہ*، تصحیح احمد عبید، دمشق، المکتبه العربیه فی دمشق.
۵۹. بغدادی، عبدالقاهر (۱۳۵۸)، *الفرق بین الفرق*، ترجمه و تحقیق محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات اشراقی.
۶۰. الخضری، محمد بک (۱۴۱۵)، *محاضرات فی تاریخ الامم الاسلامیه، الدوله العباسیه*، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه.
۶۱. الذهبی، شمس‌الدین (۱۴۱۴)، *تاریخ الاسلام*، بیروت، دارالکتب العربی.
۶۲. سبکی، تاج‌الدین (۱۳۳۶)، *طبقات الشافعیه*، بیروت، دارالاحیاء الکتب العربی.
۶۳. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۱۴)، *تاریخ الخلفاء*، بیروت، مؤسسه الکتب

التفاهیه.

۶۴. فرمانیان، مهدی (۱۳۸۶)، *فرق تسنن*، تهران، نشر ادیان.
۶۵. کرمر، جوئل. ال (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۶۶. مادلونگ، ویلفرد (۱۳۷۵)، *مکتبها و فرقه های اسلامی در سده های میانه*، ترجمه جواد قاسمی، مشهد، آستان قدس رضوی.
۶۷. متز، آدام (۱۳۶۲)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاونی قراگوزلو، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۶۸. ناجی، محمدرضا (۱۳۶۸)، *فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۶۹. وات، مونتگمری (۱۳۷۰)، *فلسفه و کلام اسلامی*، ترجمه ابوالفضل عزتی، تهران، علمی و فرهنگی.

